

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

درباره شورا صحبت می‌کردیم و به مبحث شورا در کتاب و سنت رسیدیم. آیاتی را که می‌شد به آن‌ها استناد کرد، مورد بحث قرار دادیم و این بحث را به پایان رساندیم.

بحث امروز در روایات است؛ روایاتی که گفته می‌شود این روایات دلالت بر وجوب شورا در حکومت دارند یا به هر حال ادعا می‌شود که این‌ها روایاتی هستند که دلالت بر وجوب شورا به طور کل دارند که شامل مسائل حکومتی هم می‌شود. بنا بر این روایات در اصل تعیین حاکم و همین‌طور در شیوه حکومت باید از شورا استفاده کرد.

در ابتدا روایاتی که در منابع اهل سنت آمده را بررسی می‌کنیم و بعد به روایاتی که در منابع حدیثی اهل بیت علیهم السلام آمده است خواهیم پرداخت.

در این کتاب «الشورا بین النظرية و التطبيق» تقریباً غالب روایات مربوط به شورا در منابع اهل سنت جمع‌آوری شده است و لذا ما هم به این منبع برای بررسی روایات مربوط به شورا در منابع اهل سنت اکتفا می‌کنیم. البته بسیاری از مطالبی که به عنوان روایت آورده شده، سخنان حکما و ادباست که مربوط به بحث ما نیست؛ ولی روایاتی را که آورده است اما دسته‌بندی کردیم، تقریباً هفت روایت وجود دارد که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است، زیرا از بعضی خلفا هم حرف‌هایی نقل کرده ولی بحث ما در روایاتی است که از خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده باشد. روایات از این قبیل است:

روایت اول: «المُستشارُ مُؤْتَمَنٌ» از سنن ابی داوود و سنن دارمی و از غیر این‌ها به عنوان منبع نقل شده است؛ «المُستشارُ مُؤْتَمَنٌ»<sup>۱</sup>

روایت دیگری که باز نظیر این روایت است، منتها با تکمله: «الْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ فَإِذَا اسْتُشِيرَ فَلْيُشِرْ بِمَا هُوَ صَانِعٌ لِنَفْسِهِ»<sup>۲</sup>. مستشار مؤتمن است؛ پس اگر طرف مشورت قرار گرفت، آن مشورتی که می‌دهد چنان باشد که اگر خودش برای کار خود می‌خواست تصمیم بگیرد به همان نظر عمل می‌کرد. خود را جای

۱. سنن ابی داود کتاب الأدب أبواب التَّوَمُّ باب في المَشُورَةِ، ح ۴۴۶۵

۲. الجامع الصغير للسيوطي، ج ۲، ص ۶۶۷، ح ۹۲۰۲

دیگری قرار دهد؛ منظور این است که ناصحانه نظر بدهد، خیرخواهانه مشورت کند و آنچه را برای خود می‌خواهد، برای مشورت‌کننده هم بخواهد.

این دو روایت خارج از محل بحث ماست؛ چون این دوره باید تکلیف مشورت‌شونده و نه تکلیف مشورت‌کننده را مشخص کنیم. اینکه آیا واجب است مشورت‌کننده مشورت کند یا خیر؟ در کجا مشورت کنند و در کجا مشورت نکنند؟ البته اصلاً متعرض این جنبه نشده است بلکه در باب این مسئله بحث می‌کند که اگر با شما مشورت شد، اگر کسی طرف مشورت قرار گرفت، آن نظر مشورتی که می‌دهد باید خیرخواهانه و ناصحانه باشد. آن‌چنان نظر بدهد که اگر خودش می‌خواست عمل کند به همان عمل می‌کرد.

روایت دوم هم که تکمله دارد و قرینه بر این معناست؛ یعنی معلوم است که وقتی مؤتمن گفته می‌شود، یعنی تو را که طرف مشورت و مستشار و امین قرار داده‌اند. کسی که با تو مشورت می‌کند برای این است که امانت‌داری تو را پذیرفته و تو را امین خود حساب کرده و به تو اعتماد می‌کند. به همین دلیل تو برخلاف این خیرخواهی عمل نکن و آنچه را که مقتضای خیرخواهی است، مشورت بده. اگر خودت می‌خواستی تصمیم‌گیری، چگونه تصمیم می‌گرفتی؛ حال به همان شکل برای دیگری هم همان را بخواه. پس این دو روایت کلاً از دایره استدلال در مسائل حکومت و مسئله وجوب مشورت خارج است.

تمام این روایات از رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله و سلم روایت شده است و دیگر سند آن‌ها را نقل نمی‌کنیم.

اما روایت سوم: «إِذَا كَانَ أَمْرُكُمْ خِيَارَكُمْ وَ أَعْنِيَاكُمْ سَمَحَاءُكُمْ وَ أَمْرُكُمْ سُورَىٰ بَيْنَكُمْ فَظَهَرِ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَّكُمْ مِنْ بَطْنِهَا وَ إِذَا كَانَ أَمْرُكُمْ شِرَارَكُمْ وَ أَعْنِيَاكُمْ بُخْلَاءُكُمْ وَ أُمُورُكُمْ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ فَبَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَّكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا.»<sup>۱</sup> اگر فرمانروایان‌تان بهترین‌های شما بودند و پولدارها و ثروتمندان‌تان اهل بذل و بخشش بودند، («سَمَح» به معنی گشاده‌دست یا گشاده‌سینه است) و امور خود را با مشورت یکدیگر انجام می‌دادید، در این صورت زندگی برای شما خوب خواهد بود و چنین جامعه‌ای زندگی سعادتمندانه‌ای خواهد داشت و لذا زنده‌بودن شما بهتر از زنده نبودن‌تان است؛ یعنی چنین زندگی‌ای، زندگی خوشی خواهد بود. در

۱. وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِذَا كَانَ أَمْرُكُمْ خِيَارَكُمْ وَ أَعْنِيَاكُمْ سَمَحَاءُكُمْ وَ أَمْرُكُمْ سُورَىٰ بَيْنَكُمْ فَظَهَرِ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَّكُمْ مِنْ بَطْنِهَا وَ إِذَا كَانَ أَمْرُكُمْ شِرَارَكُمْ وَ أَعْنِيَاكُمْ بُخْلَاءُكُمْ وَ أُمُورُكُمْ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ فَبَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَّكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا

تحف العقول عن آل الرسول عليهم السلام، ج ۱، ص ۳۶

این حالت اگر روی زمین باشید بهتر از این است که بمیرید و زیرزمین بروید. «إِذَا كَانَ أَمْرُكُمْ شِرَارًا» و اگر امرای شما، اشرارتان باشند و بدها بر شما فرمانروایی کنند «وَأَغْنِيَاؤُكُمْ بَخْلَاءُكُمْ» و ثروتمندان شما انسان‌های خسیس و ثروت‌اندوزی باشند که فقط برای خود ثروت را می‌خواهند و گشاده‌دست نباشند و «أُمُورُكُمْ إِلَى نِسَائِكُمْ» فرمان خانه و فرمان زندگی‌تان به دست زنان‌تان باشد و آن‌ها برای شما تصمیم بگیرند «فَبَطُنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَّكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا» در چنین وضعیتی، این زندگی، زندگی بد و آشفته‌ای خواهد بود و در این حالت اگر انسان بمیرد بهتر از آن است که زنده باشد. دل زمین برای انسان بهتر از این است که پشت زمین باشد. این را هم از چند منبع نقل می‌کند از جمله سنن ترمذی و غیر آن.

این روایت بیش از آنچه آیه کریمه «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» می‌رساند، دلالت ندارد. در رابطه با این آیه بیان شد که اولاً این «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» جمله خبری است و دلالت بر وجوب ندارد. قرینه هم که دلالت بر خبر کند که در مقام انشاء باشد، وجود ندارد. دوم اینکه در بیان صفات خوب مؤمنین است و چنین صفتی را مدح می‌کند و مدح صفتی و یا مدح مؤمنی در یک صفت، دلالت بر وجوب آن کار یا آن عمل و یا آن صفت ندارد. سوم اینکه می‌فرماید «امورکم» یعنی امور خود شما؛ بنابراین اگر امر، امری باشد که خدا و رسول در آن امر تعیین تکلیف کرده باشند دیگر به آن «امورکم» نمی‌گویند.

آیه کریمه می‌فرماید: «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup> امری که امر آن‌هاست؛ یعنی امری که به آن‌ها واگذار شده است و تصمیم‌گیری درباره آن را به خودشان واگذار کرده‌اند. در چنین امری مشورت می‌کنند. در مقابل آن امر؛ امر کسانی که مثلاً اختیار تصمیم‌گیری‌های خودشان را به زنان خود می‌دهند. وقتی زنان تصمیم می‌گیرند، این تصمیم‌گیری بر مبنای احساسات است و نه بر مبنای تدبیر و عقل و به همین خاطر تصمیم‌گیری‌های آن‌ها، تصمیم‌گیری‌های حساب‌شده و پخته و حکیمانه‌ای نخواهد بود.

منظور از «امورکم» هر امری است که به خودشان واگذار شود و آن‌ها تصمیم‌گیری کنند؛ یعنی شما تابع آن‌ها باشید و هرچه آن‌ها گفتند، بگویید: چشم خانم! در این صورت شما مطیع هستید. یک مطلبی هست و آن اینکه گاهی تدبیر اقتضا می‌کند که مدیر طوری مسائل را پیش ببرد که آنچه را انتخاب کند که خود فرد تصمیم‌گیرنده انتخاب می‌کند که این روش درستی است. در حقیقت اینجا تصمیم‌گیرنده شما هستید و مدیر اصلی ساختار خانوادگی است؛ منتها مدیریت گاهی چنین است. نه تنها مسائل

۱. شوری: ۳۸ وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

خانوادگی بلکه هر مجموعه‌ای که تحت مدیریت شماست. گاهی مدیر بالادستی طوری عمل می‌کند و طوری مسائل را پیش می‌برد که آن شخص تحت مدیریت، همان را می‌خواهد که خود او می‌خواهد.

مطلبی که در دنیا خیلی مطرح است مخصوصاً در جامعه‌شناسی امروز، این است که می‌گویند: مهم‌ترین مسئله جامعه‌شناسی، مهندسی اجتماعی است. مهندسی اجتماعی همین است که شما طوری جامعه را مدیریت کنید که آنچه را که شما می‌خواهید جامعه هم بخواهد. لذا عملاً چیزی را بر جامعه تحمیل نمی‌کنید، ظاهراً تحمیل نیست؛ اما در باطن و در حقیقت شما جامعه را به همان سو هدایت کرده‌اید که خود می‌خواهید. لذا به همین دلیل است که می‌گویند امروز قدرت اول رسانه است. چرا گاهی می‌گویند ما در جهانی زندگی می‌کنیم که جهان حاکمیت رسانه‌هاست؟ چون رسانه‌ها این کار را انجام می‌دهند و ابزار مهندسی اجتماعی رسانه است. شما با رسانه چه کار می‌کنید؟ کاری می‌کنید که مردم و جامعه آن‌چنان فکر کنند که شما می‌خواهید و آن را بخواهند که شما می‌خواهید. لذا جامعه فکر می‌کند که او اختیار دارد درحالی که اختیار دست حاکمیت و یا صاحب رسانه است. رسانه‌ها حاکمان اصلی هستند و آن‌ها حکومت می‌کنند. لذا جامعه تصور می‌کند که او می‌خواهد آنچه را که می‌خواهد و خود برای خود تصمیم می‌گیرد. درحالی که کسی که برای او تصمیم می‌گیرد، رسانه است. این غیرازآن است که انسان هیچ فکری نکند و هیچ تدبیری نداشته باشد و تدبیر را به دست دیگران بسپارد. معنی آن این است که مرد در تشکیلات خانواده نتواند مدیریت کند. اگر نتواند مدیریت کند، در خانواده مشکل پیش می‌آید. مثلاً هیچ‌گاه خانم خانه از مردش راضی نخواهد بود و وقتی رضایت نباشد، بین آن‌ها دعوا می‌شود و دعوا به ازهم‌پاشیدگی خانواده منجر می‌شود. این بحث مهم و اساسی است. این‌ها چیزهایی است که ما باید در فقه درباره آن بحث کنیم.

پس این روایت ربطی به مسئله ما ندارد.

**یکی از حضار:** آیه «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ يَنْهَهُمْ» در کدام یک از موارد دایره احکام خمسة قرار می‌گیرد؟ واجب، مستحب یا مباح؟ چون گفت این به خاطر امر شماست؛ یعنی شورای بعد الحکم است و یعنی در دایره مباحات قرار می‌گیرد؟

**استاد:** خیر؛ مستحب است. بیان کردیم که یک مطلبی هست که آیا از هیچ حکمی از اوامر ارشادی استفاده نمی‌شود؟ فرق می‌کند؛ اگر امر ارشادی، امری باشد که سیاق امر ارشادی و لسان امر ارشادی، مطلوبیت شرعی را برساند درست است که امر ارشادی است؛ یعنی می‌گوید اگر این کار را بکنی، این نتیجه را می‌گیری و در مقام امرونهی تکلیفی نیست، اما لسانش، لسان دعوت به یک کار است و دلالت بر

مطلوبیت یک کار در مذاق شارع دارد که از آن استحباب شرعی فهمیده می‌شود؛ ولو امر، امر ارشادی باشد. لذا از «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» استفاده استحباب شرعی می‌شود. منتها در «أمرهم» و نه در آن امری که اصلاً مربوط به آن‌ها نیست زیرا خدای متعال فرموده است: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»<sup>۱</sup> یعنی نه در آنچه که خداوند آن را فرموده است. از دو نکته «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» و «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»<sup>۲</sup> چنین برداشت می‌شود که وقتی خدای متعال اختیار را در این گونه اموری که خدا و رسول در آن تصمیم گرفته و نظر خودشان را اعلام کرده‌اند، سلب کرده است، دیگر اینجا جایی برای مشورت نیست. روایتی را هم که این مطلب را تأیید می‌کرد، خواندیم. مخصوصاً آن فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن عباس که فرمود: «لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَ أَرَى فَإِنْ عَصَيْتَكَ فَأُطِيعَنِي»<sup>۳</sup> تو مشورت بده و به نظر خودت را به من بده ولی اگر من مخالفت کردم، باید از من اطاعت کنی.

**یکی از حضار:** برخی امور از احکام که مستحب هستند اما وقتی در فقه کلان قرار می‌گیرند به واجب تبدیل می‌شوند، آیا درباره شورا هم به همین صورت است؟ یعنی وقتی در فقه کلان قرار می‌گیرد به واجب تبدیل می‌شود و یا اینکه نه در عالم استحباب خود باقی می‌ماند؟

**استاد:** این فرمایش خوب و درستی است. خیلی از مطالبی که در بعد فقه فردی مستحب است وقتی در فقه کلان قرار می‌گیرد، تبدیل به مصلحت اجتماعی می‌شود. اگر در سطح کلان تبدیل به مصلحت الزامی شد [واجب است]. برای مثال تعلم علم به طور گسترده و اینکه همه به دنبال علم بروند مستحب است و در بعضی از موارد وجوب کفایی دارد، اما آیا آنجایی که منبع کفایی هم هست، دیگران دنبال یادگیری علم نروند؟ یا حتی مسئله تزویج؛ ازدواج مستحب است و هیچ فقیهی نگفته که نکاح و ازدواج، واجب عینی است؛ اما این وقتی در سطح کلان مدیریت جامعه قرار گرفت، آیه کریمه می‌فرماید: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ»<sup>۴</sup> اینجا عبارت «أَنْكِحُوا» برخلاف آنچه نظر بعضی از آقایان است که این عبارت را حمل بر استحباب نکاح کرده‌اند؛ اصلاً فی نفسه ربطی به استحباب نکاح ندارد بلکه تکلیف ولی امر یا اولیای امور را تعیین می‌کند. «أَنْكِحُوا» آمده است. همین مسئله ازدواج که برای فرد مستحب است؛

۱. قصص: ۶۸ وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

۲. احزاب: ۳۶ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا

۳. وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَقَدْ أَسَارَ إِلَيْهِ فِي شَيْءٍ لَمْ يُوَافِقْ رَأْيَهُ: لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَأَرَى فَإِنْ عَصَيْتَكَ فَأُطِيعَنِي

نهج البلاغة، ج ۱، ص ۵۳۱

۴. نور: ۳۲ وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَانِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

اما بر حکومت واجب است که مسائل ازدواج را فراهم کند. این مطلبی است که البته تحقیق و بحث می‌خواهد که اگر یک مصلحتی، در سطح کلان مصلحت الزامی شد، هرچند در سطح خرد مسئله الزامی نباشد، اگر این ازدواج نکند دیگری ازدواج می‌کند، وقتی در سطح کلان آمد، در جامعه ازدواج باید رواج پیدا کند و اینجا تبدیل به باید می‌شود. وقتی این امر مستحب در سطح کلان می‌آید، تبدیل به باید می‌شود. این حرف درستی است.

در مسئله شورا هم می‌توان چنین چیزی را باید گفت که در سطح خرد، شورا مستحب است اما در سطح کلان حاکم که می‌خواهد مسائل اجتماع و جامعه را مورد تدبیر قرار دهد، هر جا که احتمال بدهد که مشورت می‌تواند در کشف مصلحت اثر کند، اینجا بر او واجب می‌شود. البته منظور ما از حاکم، حاکم غیر معصوم است؛ چون حاکم معصوم، از سوی خدای متعال مسدود است و خطا نمی‌کند. برای حاکم معصوم مشورت کردن حالت دیگری دارد؛ او برای همراه کردن مردم و برای آسان کردن کار برای مردم مشورت می‌کند و نه برای کشف واقعیت. اما اگر حاکم غیر معصوم است و احتمال بدهد که برای کشف مصلحت، استفاده از نظر دیگران نقش و اثر دارد، حتی اگر احتمال آن‌هم وارد باشد، اینجا مشورت گرفتن از اهل خبره و از کسانی که می‌توانند نظر صالح و حکیمانه‌ای در آن رشته و در آن بخش داشته باشند، واجب خواهد شد.

روایت چهارم، روایتی است که از مجمع الزوائد نقل می‌کند که فرمود: «مَا خَابَ مَنْ اسْتَخَارَ، وَلَا نَدِمَ مَنْ اسْتَشَارَ وَلَا عَالَ مَنْ اقْتَصَدَ.»<sup>۱</sup> هر کس که قبل از تصمیم‌گیری از خدا طلب خیر کند ناامید نشود. این مطلبی است که خیلی مورد تأکید روایات ماست که قبل از اینکه فرد در مسئله‌ای تصمیم بگیرد -مخصوصاً در مسائل مهم- خوب است که قبل از آن از خدای متعال طلب خیر کند. حالا یا به وسیله دعا یا به وسیله دو رکعت نماز از خدا طلب کند که آنچه خیر و بهتر است، خدای متعال به او الهام کند و آن نظر را در ذهن او بیندازد. کسی که اهل استخاره و اهل طلب خیر از خدا باشد، دست خالی بر نمی‌گردد و خدای متعال او را رد نمی‌کند و خیر را به او الهام می‌کند. برای استخاره‌ای که بین ما رایج است، روایت دارد که روایت خوبی هم هست که اگر خواستید در مسئله‌ای تصمیم بگیرید، می‌توانید قرآن را باز کنید و به اولین آیه‌ای که به چشم شما می‌خورد عمل کنید. آن استخاره که در روایات مورد تأکید است و با این استخاره‌ای که بین ما رایج است منافات ندارد و این است که از خدا طلب خیر کند؛ اینکه قبل از تصمیم‌گیری تأمل کنند و در این

۱. عن أنس بن مالك قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - : ما خاب من استخار، ولا ندم من استشار، ولا عال من اقتصد.

مجمع الزوائد ومنبع الفوائد أبواب العیدین باب الاستخارة، ح ۳۶۷۰

تأمل از خدا بخواهد که بهترین‌ها را در برابر او قرار دهد و بهترین نظر را به او الهام کند و بعد تصمیم بگیرد. «وَلَا نَدِمُ مَنْ اسْتَشَارَ» کسی هم که مشورت کند، از مشورت کردن خود پشیمان نمی‌شود. «وَلَا عَالٍ مَنْ اِقْتَصَدَ.» کسی هم که اقتصاد را در زندگی خود رعایت کند، درمانده نمی‌شود. عال از عیالمند بودن و عیالوار شدن به معنی اینکه بار سنگین روی دوش انسان بیاید آمده است. عیال هم که می‌گویند به خاطر این است که باری روی دوش انسان است؛ چون انسان باید هزینه دیگران را تأمین کند و خرج آن‌ها را بدهد و کار کند تا هزینه آن‌ها را تأمین کند؛ این می‌شود یک بار روی دوش انسان. کسی که رویه اقتصاد را در پیش بگیرد، هیچ‌گاه احساس سختی در اداره زندگی را نخواهد کرد. در این روایت هم که امر به کار نرفته است و این معنی را دارد که کسی که مشورت نکند پشیمان می‌شود و دلالت بر وجوب مشورت، حتی در مسائل شخصی هم ندارد تا چه برسد به مسائل اجتماعی و حکومتی.

و صلی‌الله علی محمد و آله و سلم